

جامعیت دانش و وسعت بینش

در یک مجلس رسمی که در آن «ارشه تونگ» دبیر کل سازمان بین المللی مبارزه با الکل شرکت داشت، از محضر مرحوم آیت الله بروجردی درخواست شد که رساله ای درباره نظر اسلام پیرامون مواد الکلی بنویسد تا متن رساله به زبان عربی ترجمه گردد و در کنگره قرائت گردد، مرحوم بروجردی به اطراف نگریست، چشمش به علامه طباطبایی افتاد و گفتند:

«جناب آقای حاج سید محمد حسین طباطبایی تبریزی از علمای اسلامند، تفسیر ارزنده ای دارند، ایشان در این مورد رساله ای بنویسند و در اختیار آقایان بگذارند و نظریه اسلام را به نحو احسن در آن رساله تشریح خواهند کرد.»

کلمه علامه به حق عنوان و وصف شایسته و بایسته ای می باشد که برای این انسان برجسته الهی قرار داده شده است و بسیار گویا تر از عناوین دیگر می باشد، کلمه علامه مفهوم جامعیت در علوم مختلف را داراست که حقاً در این مرد الهی جمع شده بود.

همان جامعیتی که باعث شده در جهان تشیع شخصیتی چون علامه حلی به این نام شهرت پیدا کند زیرا که در ابعاد مختلف علوم اسلامی واقعاً دریا گونه بود. به تعبیر بعضی از علما این عالم برجسته حداقل ده دوره فقه و سه دوره اصول و رجال به رشته تحریر درآورده بود و غیر از اینها در فلسفه و کلام نیز کارهای تحسین برانگیزی را از خود نشان داده بود.

می توان اعتراف نمود که اگر در این برهه زمان نمونه ای جامع از علامه حلی بیابیم، همین شخصیت بزرگوار بود که سراسر عمر خود را وقف دانش و تحصیل آن کرده است.

درک کردن اساتیدی هم چون آیت الله میرزای نائینی، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله شیخ ضیاء الدین عراقی و از همه بیشتر آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی (غروی) که به نظر علمای بزرگ، ایشان موفق ترین دانشمند در فقه و اصول در قرن حاضر بود بی تاثیر در موفقیت های ایشان نبود.

علامه طباطبایی، در همه محافل علمی و فرهنگی به عنوان مفسری بزرگ و فیلسوف و حکیمی الهی مطرح است. درخشش او در صحنه تفسیر و عرضه حکمت، گرچه سایر ابعاد علمی آن بزرگ را تحت الشعاع قرار داده است، ولی جایگاه علمی او در سایر رشته های معارف اسلامی، چون: فقه، اصول، رجال، حدیث و علومی چون جبر و مقابله و هندسه و حساب استدلالی و هیئت قدیم و جدید و فنون ادب فارسی و مباحث تاریخی و اجتماعی و مبانی و نظریات مکاتب مادی، بسیار چشم گیر و والاست.

این ظرفیت و درک مقتضیات زمان و نیازهای محیط علمی و اجتماعی اوست که برخی از ابعاد علمی و مفسری او را تبلوری فزون تر بخشیده است. به اظهار آنان که از خرمن حضورش، خوشه چیده و از روح بلندش مدد گرفته اند، و نیز به داوری

آنان که در آثار علمی و میراث فرهنگی او سیر کرده اند، علامه طباطبایی دائرة المعارفی است که بیشترین مباحث اسلامی و معارف قرآنی و مسائل اصولی عقلی را به تبیین و تحلیل نهشته است.

علامه، گرچه در فضای علمی حوزه های دینی، راه تکامل علمی و عرفانی و اخلاقی خود را پیموده بود، ولی هرگز به علوم حوزوی اکتفا نکرد و نگاه تحقیق و تدریس و تدوین خویش را به آنچه پیشینیان منحصر داشته بودند، محدود ننمود و از واقعیات زمان و نیازهای امت اسلام غافل نگردید و با کسب علوم و اطلاعات گسترده، خود را برای ایفای رسالت الهی و اجتماعی و دینی مهیا ساخت.

در وسعت ظرفیت معرفتی و معلوماتی علامه طباطبایی همین کلام کافی است که خود می فرمودند:

« اگر مجالی باشد می توانم همه مسائل قرآن کریم را تنها با استفاده از یک سوره کوچک بیان کنم. »

از نویسنده معروف لبنانی شیخ جواد مغنیه منقول است که :

« از وقتی که میزان به دست من رسیده است، کتابخانه من تعطیل شده و پیوسته در روی میز مطالعه ام میزان است. »

مرحوم علامه به معنای تامّ در علم نجوم استاد بود حتی یکسال فرمود:

« می خواهم یک تقویم نجومی برای خودمان بنویسم. »

یکی از دوستان می گوید:

« یک بار تابستان به منزلشان رفتم. دیدم در آن گرمای طاقت فرسای قم، نشسته است و فیزیک

مطالعه می کند. »

حجت الاسلام سید محمد علی میلانی نقل می کنند که:

روزی من با علامه طباطبائی و دو دامادشان، با ماشین سواری از سبزوار به مشهد می آمدیم و بنا

شد مشاعره کنیم. ما سه نفر در یک طرف و علامه به تنهایی در طرف دیگر بودند.

ما سه نفر - مجموعاً - نتوانستیم ایشان را شکست داده و برنده شویم، بلکه علامه ما را مجاب می

کرد؛ نه با یک بیت شعر، بلکه با چند بیت! حقاً ما از تسلط ایشان به شعر و ادبیات در شگفت

افتادیم!

آیت الله مصباح نقل می کنند که مرحوم علامه طباطبائی، در سن شصت سالگی می فرمود: « اگر

ممکن بود که من چند ماه درسم را تعطیل کنم و زبان بخوانم، خیلی خوب بود! » بی شک،

امروزه، زبان خواندن برای محقق ضروری است.

انصاف علمی

آیت الله ناصر مکارم شیرازی در این زمینه می گوید:

یک روز علامه طباطبایی مرا خواست و گفت:

«میل دارم تفسیرالمیزان ترجمه شود و عقیده دارم که شما این کار را بکنید.»

گفتم بسیار خوب، و شروع به ترجمه جلد اول تفسیر المیزان کردم، ولی قبل از ترجمه خدمت

ایشان عرض کردم که آقا، شما استادید و بزرگوار و صاحب نظر و من هم آدمی هستم که در

مسائل نمی توانم تقلید کنم. بنابراین در بحث های شما که ترجمه می کنم، اگر جایی من با شما

اختلاف نظر داشتم، شما اجازه می فرمایید در پاورقی المیزان نظر خودم را بنویسم، آنگاه علامه

طباطبایی یک جمله پر معنایی فرمودند: «بگذارید ما خودمان بحث های خودمان را نقد کنیم نه

اینکه بیگانه ها بیایند نقد کنند.»

من دیدم با آغوش باز این مسأله را پذیرفت، بعد به من فرمودند: «ولی اگر شما ایرادی داشتید

قبلاً باید با من بحث کنید، اگر من شما را قانع کردم تمام.»

گفتم اگر قانع نشدم چی؟ فرمود:

« ایرادتان را در پاورقی می نویسید، جواب من را هم می نویسید. قضاوت را به خوانندگان واگذار می کنیم. »

ما شروع کردیم به ترجمه کردن تفسیر المیزان و رسیدیم به مباحث جبر و تفویض. ایشان نظرات خاصی در آنجا داشتند و من به فکر خودم در بعضی از این نظرات هماهنگ نبودم، رفتم خدمت ایشان عرض کردم آقا آن صحبتی که فرمودید در اول کار و قراری که گذاشتیم الان من آمدم وفای به آن عهد را بخواهم.

من می خواهم در اینجا یک پاورقی بنویسم و روی این بحث شما ایرادی بگیرم. اجازه می فرمایید؟ و لو شما استادید ولیکن همیشه این سنت در بین علماء ما بوده که روابط استاد و شاگرد مانع از این نمی شده است که ایرادهایشان را طرح کنند. ایشان فرمودند:

« اشکالی ندارد. بفرمایید اشکالتان چیست؟ »

من اشکال خودم را مطرح کردم، در حدود یکی دو ساعت، شبی در خدمتشان بودم و بحث کردم. ایشان نظراتشان را فرمودند.

من در آخر کار باز سماجت کردم و گفتم آقا واقعش این است که من هنوز قانع نشدم ولو توضیحات خوبی فرمودید، می خواهید که من بنویسم و شما هم هر چه می فرمایید بنویسم، فرمودند عیبی ندارد. من رفتم آن اشکالی را که داشتم خیلی مفصل نوشتم آوردم خدمتشان.

علامه طباطبایی گفتند:

«عجب شما اشکال را این قدر مفصل می نویسید، من جوابش را چقدر بنویسم؟»

گفتم می فرمائید چه کنیم؟

فرمودند: «اشکال خلاصه و جواب خلاصه، پاورقی است.»

ما هم اشکال را برداشتیم خلاصه نوشتیم و عین جوابی هم که ایشان فرمودند را نوشتم و این

الان به عنوان یک سند در آن پاورقی تفسیری که من ترجمه کردم، ضبط و محفوظ است.

تواضع علمی

آیت الله مصباح یزدی در این باره می گوید:

در طول سی سال که افتخار درک محضر ایشان [علامه طباطبایی] را داشتم، هرگز کلمه «من»

از علامه طباطبایی نشنیدم.

در عوض، عبارت «نمی دانم» را بارها در پاسخ سئوالات از ایشان شنیده ام، همان عبارتی که

افراد کم مایه از گفتن آن عار دارند.

ولی این دریای پرتلاطم علم و حکمت، از فرط تواضع و فروتنی به آسانی می گفت و جالب این

است که به دنبال آن پاسخ سؤال را به صورت «احتمال» و با عبارت «به نظر می رسد» بیان

می کرد.

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

استاد فاطمی نیا از قول عالمی می گوید:

« مرحوم استاد طباطبایی، با آن پایگاه رفیع علمی و فلسفی، با مشکلی فلسفی رو به رو شدند و کسی هم نبود که پاسخ ایشان را بداند.

همان روزها، همراه خانواده، به یکی از آبادی های کوچک اطراف تهران مسافرت می کنند.

در آن جا فرزندان خردسال استاد، از پدر درخواست توت می کنند؛ استاد هم با کمال سادگی و تواضع، کاسه ای به دست گرفته و برای خرید توت از خانه خارج می شوند.

به وسط روستا که می رسند، جوانی در لباس اهل همان ده، ایشان را می بیند و بی مقدمه به علامه می گوید:

آن مشکل فلسفی شما راه حلی دارد؛ بیایید به شما بگویم. و همان جا با چند جمله، اشکال علامه را حل می کند، اما استاد طباطبائی در آن لحظه غافل از این بودند که این جوان از کجا می داند ایشان درگیر این سوال است و اصلاً او کیست؟! و ...

به هر حال، جوان خداحافظی می کند و می رود.

فردای آن روز، علامه به همان جا رفته و از بقالی می پرسند:

« شما جوان با سوادى با این شکل و سیما دارید؛ او کجاست؟ »

بقال می گوید:

« چنین کسی در این روستا نیست و اصلاً یک نفر هم در این جا الفبا نمی داند!! »

باری، روشن نشد که آن جوان که بود و از کجا بود و ...، اما آن عالم ادامه داد:

« این از تواضع استاد بود که مشکلشان این گونه حل شد. »

آیت الله حسن زاده نقل میکنند که هرگاه کسی با مرحوم علامه طباطبائی به مسافرت می رفت،

ایشان را خاموش و ساکت می یافت و اگر همراه علامه، سؤالی نمی کرد، آیت الله طباطبائی

همچنان ساکت می ماند.

استاد امجد نقل می کنند که:

« روزی در یکی از کوچه های نزدیک حرم حضرت معصومه علیها السلام با ایشان راه می رفتیم.

[تا آن زمان] چند جلد از المیزان را ایشان نوشته بود که چاپ شده بود به ایشان گفتم: « چرا

شما مشکل نویس هستید؟ » پرسید: «چطور!؟»

گفتم: « المیزان را کمی آسان تر بنویسید تا همه متوجه آن شوند »، فرمود:

« عجیب است، الحمدالله شما با مطالب من آشنا هستید؛ شما یک صفحه از المیزان را بنویسید،

ببینید آسان تر از این می شود یا نه؟! »

ایشان همچنین می فرمود:

« بنده هنگامی که می خواستم از نجف باز گردم، هرچه کتاب نوشته بودم، در رودخانه انداختم و

تنها یکی از آن ها را - بدون توجه - برای خود نگه داشتم. »

و آن کتاب، رسائل سبع ایشان بود. این خود نشان از تواضع علمی او و بی ادعا بودن ایشان دارد.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد

حریت فلسفی و تعبّد مکتبی

در مقام بحث فلسفی، هرگز منقولات شرعی و غیر شرعی را در مقدمات قیاس و برهان راه نمی

داد، ولی از سوی دیگر عقل را برای دعوت بسوی کمال و سعادت کافی نمی شمرد. با این که

معتقد بود: عقل در همه زمینه ها، دارای حجّیت است، باور داشت که هیچ حکم عقل با هیچ

حکم شرعی قطعی معارضه نداشته و نخواهد داشت.

در تفسیر گرانبهای المیزان، درباره ضرورت منطق و فلسفه می گوید:

« گرچه کتاب و سنت، انسان را به گسترش بکارگیری روشهای عقلی صحیح دعوت کرده اند،...

ولی از پیروی آنچه با کتاب و سنت قطعی مخالفت دارد، نهی نموده اند، زیرا کتاب و سنت قطعی از مصادیقی است که عقل به صراحت حقانیت و صداقت آن را امضا کرده است. و این محال است که بار دیگر عقل بر بطلان آن اقامه برهان کند. «

تعبد مکتبی علامه، در زمینه فکر و نظر محدود نبود، بلکه در مرحله عمل نیز تعبدی نمایان داشت. در برابر قرآن دنیایی از خضوع و تواضع بود و خواندن قرآن را بهترین و عالی ترین کار خود می دانست.

نه مقدس مآبان سطحی نگر و دور از تعقل و برهان را دوست می داشت و نه برهان گرایان و فلسفه خواهان غیر متشرع را ارج می نهاد و معتقد بود:

« حکمتی که بر جان ننشیند و لزوم پیروی از شریعت را به دنبال خود نیاورد حکمت نیست. «

استقلال فکری

یکی از امتیازات و ویژگی های شخصیتی علامه طباطبایی این بود که دارای استقلال فکری و روح واقع گرایی بود، که همواره حقیقت را بر عوامل دیگر مقدم می داشت و با دیدی انتقادی به گفته بزرگان می نگریست و حقیقت و واقعیت را فدای عظمت استاد یا دانشمندان دیگر نمی کرد.

البته انتقاد از دیگران را نه از روی تحقیر و اهانت، بلکه با تعظیم و احترام و تقدیر از افکار آنها انجام می داد. بدین جهت به اندیشه های حکماء و عرفای سلف احترام می گذاشت. و وقتی در محضرش سخن از اقامه برهان بر اصول معارف قرآنی عنوان می شد، می فرمودند:

« اینها را ملاصدرا به ما یاد داده است. »

اما در عین حال برخی نظریات آنان را نقد می نمود. مسئله حرکت در حرکت را که صدر المتألهین نمی پذیرفت ایشان اثبات می کردند، مُثُل افلاطونی را به آن معنا که ملاصدرا می پذیرفت ایشان رد می کرد.

استاد جوادی آملی خاطر نشان می کنند:

علامه بسیط الحقیقه را طوری تحلیل می کردند که لطیف تر از تقریر صدر المتألهین بود.

موقعی که علامه طباطبایی را برای معالجه به انگلستان برده بودند، یکی از همراهان او از

محضرشان پرسیده بود چرا بر اسفار ملاصدرا در بحث معاد، حاشیه ای ننوشته اند؟

فرموده بودند: « چنان نیست که در برابر آراء او تسلیم و متعبد محض باشیم، او انسان بزرگی

بوده است و سخنانش در علم حکمت محترم است ولی نقد کردن سخنان او عین احترام نهادن

است که یا کورکورانه آنها را قبول می کنیم یا آنها را چندان قابل اعتنا نمی دانیم که نسبت به

آنها نگران باشیم و بخواهیم درباره آنها سخنی در جرح و نقد بگوییم.

بنابراین وقع و ارج نهادن به سخن کسی و آن را در خور نقد دانستن خود حاکی از حرمتی است که انسان به سخن وی می گذارد. «

مرحوم علامه به بزرگی ملاصدرا اعتراف داشت، اما نظرش این بود که با وجود آنکه فیلسوف بزرگی است و در جهان تشیع از نوادر می باشد ولی نوشته هایش به نحوی است که برهان را با غیر برهان درهم آمیخته است.

زمان شناسی و درک ضرورتها
حضرت علی علیه السلام درباره پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

« پزشکی که با پزشکی خود در میان مردم می گردد، مرهم های خویش را استوار کرده و ابزار خود را از تاب آتش داغ کرده است هر جا از دلهای کور باطن و گوشه های کر و زبانهای گنگ به آن نیازی بود آن ابزار را بر آن قرار می دهد. «

با توجه به این عنصر درد شناسی است که عالم متعهد می تواند موضع گیری صحیح داشته و

نقش و رسالت خود را ایفا کند و در روایات نیز با تأکید بسیاری بر معرفت زمان شده است.

امام صادق - ع - می فرمایند:

آنکس که از زمانش آگاهی داشته باشد اشتباهات به او هجوم نمی آورند. «

علامه خود درباره درک نیازها می گوید:

« هنگامی که قم آمدم مطالعه ای در برنامه درسی حوزه کردم و آن را با نیازهای جامعه اسلامی سنجیدم، کمبودهایی در آن یافتم و وظیفه خود را تلاش برای رفع آنها دانستم.

مهمترین کمبودهایی که در برنامه حوزه وجود داشت در زمینه تفسیر قرآن و بحثهای عقلی بود و از این رو درس تفسیر و فلسفه را شروع کردم و با اینکه در جو آن زمان تفسیر قرآن، علمی که نیازمند تحقیق و توفیق باشد تلقی نمی شد و پرداختن به آن، شایسته کسانی که قدرت تحقیق در زمینه های فقه و اصول را داشته باشند به حساب نمی آمد بلکه، تدریس تفسیر، نشانه کمی معلومات به حساب می آمد.

در عین حال اینها را برای خودم عذر مقبولی در برابر خدای متعال ندانستم و آن را ادامه دادم تا به نوشتن تفسیر «المیزان» انجامید. »

مسئولیت شناسی و مسئولیت پذیری

علامه با نگرش باز و وسیعی که داشت زمان خود را خوب شناخت، هجوم فرهنگ غرب و الحاد شرق را در میدان ذهن و اندیشه نسل اجتماعی خود مشاهده کرد و نیاز مسلح شدن نیروهای حوزوی و دانشگاهی را به سلاح منطق و برهان دریافت.

درد خرافه پردازی و جمود و ساده نگری به معارف بلند اسلامی را دید و نیاز بازگشتن به قرآن و کلام وحی را به روشنی لمس کرد و اذعان داشت که تدریس تفسیر قرآن، در حوزه علمیه، امری

واجب و تدریس فلسفه و حکمت و اخلاق، امری ضروری است.

این چیزی بود که بسیاری از چشم‌ها، آن را نمی‌دیدند و بسیاری از فکرها، آن را نمی‌یافتند. علامه طباطبایی در این زمینه می‌فرماید:

« هنگامی که از تبریز به قم آمدم، مطالعه‌ای در نیازهای جامعه اسلامی و مطالعه‌ای در وضع حوزه قم کردم و پس از سنجیدن آنها به این نتیجه رسیدم که این حوزه نیاز شدیدی به تفسیر قرآن دارد، تا مفاهیم والای اصیل‌ترین متن اسلامی و عظیم‌ترین امانت الهی را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند. از سوی دیگر چون شبهات مادی رواج یافته بود، نیاز شدیدی به بحث‌های عقلی و فلسفی وجود داشت تا حوزه بتواند مبانی فکری و عقیدتی اسلام را با براهین عقلی اثبات و از موضع حق خود، دفاع نماید، از این رو وظیفه شرعی خود دانستم که، به یاری خدای متعال، در رفع این دو نیاز ضروری کوشش نمایم. »

تلاش و جدیت در علم‌اندوزی

فرزند ایشان خانم نجمه السادات طباطبایی همسر شهید قدوسی از قول علامه نقل می‌کند :
« وقتی در نجف اشرف بودم، یک معلم ریاضی پیدا کرده بودم که فقط ساعت یک بعد از ظهر وقت تدریس داشت، من یک بعد از ظهر از این سوی شهر به آن طرف شهر می‌رفتم، وقتی به مکان مورد نظر و جلسه استاد [درس ریاضی] می‌رسیدم، به دلیل گرمای زیاد و پیمودن راه طولانی آن قدر لباسهایم خیس عرق بود که همان طور با لباس داخل آب حوض می‌رفتم و در

می آمدم و بعد تنها یک ساعت نزد آن استاد ریاضی درس می خواندم. «

بسیار حیرت آور است که انسانی در آن تابستان طاقت فرسای نجف این همه راه را طی نماید تا برای وقتی مختصر به فراگرفتن ریاضی بپردازد.

یکی از حاضران درس تفسیر علامه طباطبایی می گوید:

« در ماه مبارک رضانی که در فصل تابستان واقع شده بود، شبها در جلسه درس علامه شرکت می کردیم، برنامه شروع و ختم درس مضافاً بر وقت و زمانی که جهت ایاب و ذهاب ضرورت می یافت، با توجه به کوتاهی شبها به نحوی بود که فرصتی برای خواب باقی نمی ماند، لذا شاگردان تقاضا کردند تدبیری اتخاذ شود که مقداری هم برای خواب در اختیار داشته باشند. «

علامه طباطبایی (ره) در پاسخ به درخواست ما فرمودند:

« منم در طول عمرم تا بحال یاد ندارم که شبهای ماه مبارک رمضان خوابیده باشم. «

به خوبی پیداست که برنامه سالهای دیگر عمر شریف علامه به همین منوال گذشته است ، علامه ، در شرح حالی که به قلم خود می فرماید:

« در برهه ای از عمر یعنی به مدت هفده سال چنان شوق وصف ناپذیری نسبت به تحصیل به

من دست داد که شبهای بهار و تابستان در این مدت تا به صبح به مطالعه و تحقیق مشغول بودم.

«

علامه طباطبایی به قدری دارای همت بلند بود که فعالیتش را منحصر در حوزه نکرد، در همان زمان (پیش از انقلاب) که بین حوزه و دانشگاه فاصله زیادی بوجود آمده بود، ایشان شجاعانه و بدون واهمه با استاید دانشگاه تا حد امکان تماس برقرار کرد و درسهایی برای آنها گفت و جلسات بحث برای آنها تشکیل داد که کم و بیش آثار این جلسه ها منتشر شده است.

بر اثر کثرت کار و کوشش علمی و ممارست پی گیر بر مطالعات و تفکرات علمی و فلسفی کار علامه طباطبایی به جایی رسید که خواب و استراحتش نیز دست کمی از بیداری نداشت.

از قول علامه نقل شده :

« تابستانها که معمولاً از نجف به کوفه می رفتیم یکی از برنامه هایم این بود که مسائل فلسفی را با اشکال و قضایای منطقی تطبیق می کردم، پس از مقداری مطالعه و تحقیق می خوابیدم ولی بعد از آنکه از خواب بیدار می شدم متوجه می شدم که پاره ای از مسائل را در عالم خواب و رویا حل کرده ام. »

حکایت این حالت شگفت انگیز دو نکته برای انسان تداعی می کند: یکی روایاتی که می گویند: خواب مؤمن عبادت است و دیگر مطلبی که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است که فرمودند:

« تنام عینی و قلبی یقظان: چشمم به خواب می رود ولی دل و قلبم بیدار است. »
استاد علی احمدی از شاگردان علامه نقل میکند:

مدت چهار، پنج سال خدمت ایشان بودم. از صبح تا ظهر می نشست و تدریس می کرد. وقتی خسته می شد، می گفت: « نیروی بنده تمام شد. »

پس از یک ربعی، درس بعدی را شروع می کرد. گاهی تمام شب را مطالعه می کرد روزی گفت: «
دکتر گفته مطالعه نکن. »

به ایشان عرض کردم: « خوب مطالعه نکنید! »

فرمود: « بی کار زندگی کردن، از مرگ هم بدتر است. » و ادامه داد:

« مطالعه می کنم و روزی هم می میرم. » بعد از منع طبیب، ایشان بیست جلد المیزان را نوشت!

یک بار به ایشان عرض کردم: « از این همه مطالعه خسته نمی شوید؟! » فرمود: « علم همچون

باغ است، اگر در این باغ خسته شوم، به باغ دیگر می روم. »

آیت الله حسن زاده آملی در رابطه با پی گیری و استمرار روحیه تحقیق در علامه می فرماید:
علامه طباطبایی شب قدر را به بحث و تحقیق آیات قرآنی احیا می کرد و تفسیرش در این شب
فرخنده به پایان رسید. بنابراین طلاب و دانشجویان عزیز باید این روحیه علمی و تحقیقی را
سرمشق کار خود قرار دهند.

تفکر در مسائل علمی

روزی فرمود:

« من در شبانه روز، شش ساعت را صرف خوردن و خوابیدن و عبادت می کنم و هجده ساعت هم
مشغول تفکر هستم.

گه گاهی هنگام تفکر خوابم می برد؛ وقتی بیدار می شوم، افکارم را از آن جا که مانده بود، ادامه
می دهم حتی در خواب هم فکرم مشغول بود! »

مهندس سید عبدالباقی (فرزند علامه) می گوید:

هرگاه خدمت پدر می رسیدم، ایشان را در حال تفکر می یافتم و تقریباً هیچ گاه ایشان را در حال
مطالعه ندیدم، مگر در حد جست و جو در کتاب های منبع و مرجع برای یافتن معنای دقیق

کلمه یا نام های خاص یا مطلبی تاریخی و مانند اینها.

24 یا 48 ساعت، پیوسته درباره «غایت فعل الهی» می اندیشیدند. نقل شده است که یک بار از دکتر تقی ارانی مارکسیست که ایدئولوگ بزرگ و لنین و استالین عصر خود بود، دو، سه سؤال کرد که او مات و مبهوت شد و رفت که پاسخ بیاورد و هنوز هم بازنگشته است!

پیش مطالعه

علامه در خصوص دوران تحصیل خود چنین می نگارد:

« ... همیشه درس فردا را شب «پیش مطالعه» می کردم، اگر اشکالی پیش می آمد با هر خودکشی بود حل می نمودم، وقتی که به درس حضور می یافتم از آنچه استاد می گفت قبلاً روشن بودم، هرگز اشکالی و اشتباه درس را پیش استاد نبردم. »

عشق به درس و مطالعه

علامه طباطبایی می نویسد:

« در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی، هر چه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم.

پس از آن یک باره عنایت خدایی دامنگیرم شده عوضم کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی

تابی نسبت به تحصیل کمال، حس نمودم، به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل - تقریباً هیجده سال طول کشید - هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبایی جهان را فراموش کردم. «

صرفه جویی در وقت از ویژگی های دیگر علامه طباطبایی دقتی بود که در صرفه جویی در وقت داشتند. ایشان تفسیر المیزان را که می نوشتند چرک نویس نداشت.

ابتدا بی نقطه می نوشتند بعد که مرور می کردند مجدداً آن را نقطه گذاری می کردند. سؤال کردیم که آقا چرا اول بی نقطه می نویسید، فرمودند:

« من حساب کرده ام اول که بی نقطه می نویسم و بعد در مرور نقطه می گذارم چند درصد در وقتم صرفه جویی می شود. «

استاد امجد نقل می کنند که روزی از ایشان خواستیم که « بحث انسداد » از کتاب کفایه الاصول را برای ما تدریس کند.

فرمود: « من تدریس نمی کنم؛ چون به نظر من انسداد درست نیست. « ما اصرار کردیم که بگویید.

فرمود: « من برای خدا در روز قیامت برای این کار جواب حاضر نکرده ام. اگر روز قیامت بگویند: چرا عمر خودت و طلاب را تلف کردی؟! من جواب ندارم. این درس را تدریس نمی کنم. »

قرآن و تفسیر

ایشان قرآن را نوری خالی از ظلمت و بی نیاز از تطبیق و تحمیل می دانست و باور داشت که آیات الهی، تشکیل دهنده محکم ترین رشته معارف متعالی، و تنها درمان دردهای بشر و جوامع بشری است، نه تطبیق قرآن بر نظریات و فرضیات ناستوار و متزلزل علوم بشری را می توانست بپذیرد و نه تأویل قرآن بر اساس مکاشفات عرفانی و دریافتهای یا توهمات باطنی صوفیانه را و نه اعتماد کردن بر روایات ضعیف، مخدوش، متناقض و ناهماهنگ با روح و ظواهر قرآن را درست می دانست.

علامه معتقد بود: قرآن « هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان » است. ایمان داشت: « و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء » و بر این باور بود که تطبیق قرآن، بر مسائل و موضوعات و تئوریهای و فرضیات علوم مختلف بشری چیزی جز تحمیل شناختههای محدود و مقطعی و ناستوار بشر بر قرآن نیست و قرآن نه پذیرای چنین تحمیلی است و نه نیازمند بدان، چرا که بکارگیری فهم و ادراک و تعقل و تفکر، شرط بهره مندی از هدایت و بینش یابی از نور قرآن است، ولی در

نگرش تفسیری علامه، فرق است میان اندیشیدن و تعقل کردن در آیات الهی، با بحث کردن در مسائل علمی و فلسفی و ... و بدست آوردن نظریات جدید و تحمیل آنها بر قرآن.

استاد مطهری درباره تفسیر المیزان چنین می گوید:

« کتاب تفسیر المیزان، یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن نوشته شده است... من می توانم ادعا کنم بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است... »

استاد سید محمد علی علوی نقل می کنند که:

« روزی با مرحوم آیت الله موسوی گلپایگانی به دیدن علامه طباطبائی در منزلشان رفتیم. در میان صحبت های آن روز، این سخن پیش آمد که چه انگیزه ای باعث شد که آیت الله طباطبائی، با اینکه اشتغال و تخصصشان فلسفه بود، به قرآن رو آوردند و تفسیر المیزان را نوشتند؟
مرحوم علامه فرمود:

« بله؛ من مدتی دنبال فلسفه بودم تا اینکه شبی مادرم را در خواب دیدم که به من گفت:

« محمد حسین! تو که این اندازه در پی فلسفه هستی، فردای قیامت چه خواهی کرد؟! دستت

خالی است. »

مرحوم علامه که به مادر خود علاقه ی بسیاری داشت و می فرمود:

« مادرم حق بزرگی بر گردن من دارد. »

ایشان ادامه داد: « در خواب به مادرم گفتم:

« پس چه کنم مادر؟ »

مادرم گفت: « به دامان قرآن چنگ بزن! در پی قرآن و تفسیر آن برو تا انشاء الله شفاعتت بکند.

« من وقتی این خواب را دیدم، خیلی مضطرب و نگران شدم و دریافتم که مادرم کلام بسیار

جالبی فرموده است.

با خود گفتم: چه بهتر که این آخر عمری، به ذیل عنایت قرآن، متوسل بشوم و این، انگیزه شد که

من شب و روز به نگارش تفسیر المیزان همت بگمارم و بحمدالله، با عنایت خداوند و دعای مادرم،

موفق به اتمام دوره آن شدم و این را از برکات عنایت مادرم می دانم. »

و البته این انگیزه و این که علامه در جایی فرموده است که کاستی حوزه قم درباره قرآن و

تفسیر، انگیزه مطالعات و نگارش درباره قرآن و تفسیر آن شد، جمع پذیر است.

آیت الله جوادی نقل می کنند :

علامه طباطبائی، المیزان را ابتدا در تبریز و در دو جلد نوشتند، اما از آن جا که :

ز آب خُرد ماهی خُرد خیزد نهنگ آن به که با دریا ستیزد

وقتی به حوزه علوم دینی قم آمدند، آن دو جلد، با بحث و سؤال شاگردان به بیست جلد رسید. و شما مطالب مشترک المیزان و الحکمت المتعالیه را با هم مقایسه نکنید، المیزان بسیار بالاتر است!

و نیز استاد امجد نقل میکنند که مرحوم علامه، المیزان را پس از سه دوره خواندن بحارالانوار { 110 جلد تألیف علامه مجلسی } نوشتند!

و نیز شهید مطهری (ره) می گفت:

« سی سال طول می کشد تا یادداشت هایی را که از المیزان برداشته ام، تنظیم و مرتب کنم! »

حجت السلام حسین گنجی می گوید:

مرحوم علامه برای آیه « الهکم التکاثر، حتی زرتم المقابر » تفسیری لطیف فرمودند که نیاز به دانستن تاریخ و شأن نزول آیه در آن نبود.

البته این وجه از تفسیر را در المیزان نیاورده اند. می فرمودند: « آیه می فرماید این کثرت بینی ها و اسبب مادی دیدن ها و ... شما را سرگرم کرده است و نمی بینید و توجه ندارید که خداوند، همه کاره است و علت و سبب همه چیز؛ تا جایی که بمیرید و از اصحاب قبر شوید.

آن جا دیگر « وحدت » را خواهید دید و اهل « لا اله الا الله » خواهید شد؛ که به اصحاب قبور گفته می شود:

« السلام عليكم يا اهل لا اله الا الله! ».

اهتمام به بررسی احادیث

از جنبه های تبحر فوق العاده علامه عنایت و اهتمام خاص به تفسیر، توجیه و احیاناً نقد و بررسی پاره ای از احادیث می باشد، ایشان تهذیب کتب و فنون حدیثی را با دیدی عالمانه و محققانه ضرورتی اجتناب ناپذیر می دانسته است، استاد در آثار پرمایه خود براساس سنجش های اصولی در خصوص روایات به اظهار نظر پرداخته و در تفسیر شریف المیزان حدود صد جلد کتاب حدیث را مورد مراجعه و بررسی قرار داده و از آنها حدیث نقل نموده است.

پژوهشهای علامه را در زمینه احادیث می توان در چهار عنوان مطرح کرد:

1. تعلیقات محققانه بر اثر شریف و گران سنگ بحارالانوار علامه مجلسی، که علامه طباطبایی به کتاب مزبور بسیار ارج نهاده و آن را بهترین دائره المعارف شیعه در جمع اخبار می دانست، لکن معتقد بود که علامه مجلسی با وجود اجتهاد و بصیرت در فن روایات، در مباحث عمیق فلسفی صاحب نظری برجسته نبوده است. و همین امر موجب شد که علامه طباطبایی بحارالانوار علامه مجلسی را بطور کامل مطالعه نموده و هر جا که نیاز به بیان دارد تعلیقه بنویسد تا این کتاب عظیم و پرارزش با چنین تعلیقاتی محتوای علمی خود را بیش از گذشته حفظ کند. 2. آوردن بحثهای روایی در تفسیر المیزان. 3. تعلیقات عالمانه علامه طباطبایی به برخی احادیث اصول کافی مرحوم شیخ کلینی؛ این تعلیقه ها گرچه از چند پاورقی تجاوز نمی کند ولی روشنگر برخی مسائل پیچیده علمی و عقیدتی است. 4. تصحیح کتاب شریف وسائل الشیعه حرّ عاملی و نسخه برداری از متن اصلی و مقابله آن.

نظر علامه در مورد معاد

علامه درباره قیامت و معاد چیزی نمی گفت و تنها می فرمود:

« کیفیت معاد برای علما هم قابل طرح و بیان نیست! »

و گاه در پاسخ از همین موضوع، تنها می فرمود:

« قیامت، قیامت است! »

و در پاسخ درخواست تدریس و بحث آیات معاد می فرمود:

« هنوز وقت طرح مباحث معاد نرسیده است. »

روش تدریس

آیت الله مصباح نقل می کنند که علامه طباطبائی بسیار منظم بود. اغلب قبل از شاگردان در

کلاس درس حاضر می شد و دقیقه ای تخلف نمی کرد و تا دقیقه آخر هم درس می داد و این

برنامه دائمی ایشان بود.

در برف و سرما، در طول ده - دوازده سال، یادم نمی آید که ایشان یک دفعه هم درس را تعطیل

کرده باشد. گاهی شش ساعت - پیوسته - مطالعه یا فکر می کرد یا مطلب می نوشت.

برای ایشان فرق نمی کرد شاگردشان یک نفر باشد یا بیشتر. یک دوره نهاییه الحکمه ی خود را

تنها به یک طلبه تدریس کرد و برای طلبه ای دیگر که تقاضای کلاس خصوصی و انفرادی اخلاق

و عرفان را از او کرده بود، کلاس یک نفری برقرار کرد که البته هر دو آن ها اکنون از استادان

برجسته علمی و معنوی تهران هستند.

علامه از جمله متفکران ارزشمندی بود که در حوزه تحقیق، تدریس و مطالعه، دست توانایی داشت و از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار بود :

1. تدریس آرام و آهسته

علامه طباطبایی خیلی آرام و آهسته تدریس می نمود، از پراکنده گویی اجتناب داشت. ولی در عوض کم گوی و گزیده گو بود و بحث ها را با عباراتی کوتاه اما متین و محکم بیان می کرد.

2. روشن کردن اصل موضوع

وقتی می خواست درسی را آغاز کند، نخست موضوع آن را روشن می کرد و ابعادش را تشریح می نمود و بعد به استدلال در خصوص آن می پرداخت و عقیده داشت بسیاری از خطاها و اشتباهات برخی از علما این بوده که موضوع بحث را به درستی روشن نکرده اند.

3. استدلال توأم با دلیل و برهان

علامه طباطبایی برای استدلال دروس فلسفی مقید بودند که حریم مباحث را حفظ کرده و آنها را با هم ممزوج نکند و عادت نداشت در درسهای فلسفی و عرفانی از مثل و شعر و داستان و عبارات کشکول گونه برای خوش آمد شاگرد استفاده کند، بلکه معتقد بود مطالب برهانی باید بوسیله دلیل تفهیم شوند و از این طریق باید زمینه اذهان را برای پذیرش مطلبی مهیا کرد.

4. احترام به بزرگان ضمن انتقاد از آنان

علامه در تدریس خود، ضمن انتقاد از بزرگان و دانشمندان احترام و حرمت علمی و اجتماعی آنان را حفظ می کرد و حتی اگر می خواست نظر فردی را رد کند و یا مورد انتقاد قرار دهد از عبارات ملامت گونه و سرزنش کننده استفاده نمی کرد و در نقل مطالب کاملاً دقیق بود و می کوشید تمامی مضامین بحث مورد نقد را بیان کرده و در پایان موارد اشکال دار آن را ارزیابی می کرد و احیاناً با استدلال محکم و براهین اصولی آنها را مردود اعلام می نمود و از عبارت « نادرست بود» و « نیاز به تکمیل داشت » به رفع اشکال مبادرت می کرد.

5. بها دادن به نظر شاگردان

جلسه درسی علامه طباطبایی به نحوی بود که شاگردان شهادت اشکال کردن بر مباحث او را داشتند و اگر شاگردی به درس ایشان انتقادی داشت با مهربانی و ملاطفت سخن او را گوش می داد و با کمال احترام او را متقاعد می نمود.

علامه از این که با صراحت بگوید « نمی دانم» ابایی نداشت، کراراً اتفاق می افتاد که می گفت باید این موضوع را ببینم و یا اینکه لازم است در خصوص آن فکر کنم بعد جواب دهم. برای آنکه ذهن شاگرد را به تحرک و پویایی وادارد در جلسات خود می فرمود به من استاد نگویید، ما یک عده ای هستیم که اینجا جمع شده ایم و می خواهیم حقایق اسلام را بررسی کنیم و با هم کار می کنیم من از آقایان خیلی استفاده می کنم.

تحمیل عقیده و تحکم فکر در برخورد با شاگردان نداشت و در مسائل مطروحه نظر خود را می گفت و بعد خطاب به حاضرین می فرمود این موضوعی است که به ذهن ما رسیده است، خودتان بررسی کنید ببینید تا چه اندازه صحت دارد و مورد قبول است.

از مسائلی که امکان داشت مطرح نمودن آنها تفرقه ایجاد کند و یا احیاناً انحراف فکری پدید آورد، اجتناب می نمود و تنها با خواص، برخی مباحث حساس را در میان می گذاشت.

6. پیوند دین و عقل

علامه همواره تأکید می کردند که دین و عقل با هم سازگاری دارند، در جایی که فرمان از عهده فهم بعضی از مسائل برنیاید در آنجا حقیقت دینی را پذیرفته، استدلال عقلی را به یک سو می نهیم.

در مورد معاد جسمانی یا معاد روحانی و عقلانی نظرشان این بود که اگر ما در مواردی نتوانستیم حقیقتی را درک کنیم تابع محض قرآن کریم و دین خواهیم بود و در بیان حقیقت، پای عقل را در برابر وحی، مستحکم نمی دانستند تا بتواند در جایی که یک سلسله جزئیاتی که دین درباره آنها نظر دارد مداخله نماید.

این نکته در تفسیر المیزان، بسیار مشهور است؛ بنابراین با تمام علاقه و احترام خاصی که نسبت به هر دو رشته (دین و عقل) داشت و با اینکه با تمام وجود از حقانیت عقل دفاع می کرد، نسبت به حقایق دینی بی مهری نمی کرد.

ابتکارات، خلاقیتها، خدمات

گرچه وجود و شخصیت علامه، در کلیت حیات خویش، یک نمونه و هنر و پدیده ای نو بود، ولی او در هر یک از زمینه های علمی و اجتماعی و عرفانی خود نیز، ابداع و خلاقیت داشت.

با این که در برابر بزرگان فلسفه و عرفان و پیشینیان از متفکران اسلامی خضوع داشت و به آنان ارج می نهاد، ولی هرگز در وادی علم، مقلد آنان و بازگو کننده بی تحلیل افکار و عقاید آنان نبود.

هنگامی که بر کتاب شریف بحارالانوار، تعلیقه می نوشت و در چند مورد آرای مرحوم مجلسی را نقد نوشته بود، به ایشان پیشنهاد شد که از اظهار این گونه مطالب بپرهیزد، تا مورد اعتراض

گروهی قرار نگیرد.

ولی ایشان اظهار داشت:

« در مکتب شیعه، ارزش جعفر بن محمد الصادق از علامه مجلسی بیشتر است. و زمانی که امر دایر

شود، به جهت بیانات و شروح علامه مجلسی، ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین علیهم

السلام وارد گردد، ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم. »

به هر حال، علامه طباطبایی صرف تفکر فلسفی خشک را برای سعادت خود و جامعه کافی نمی

شمرده، بلکه هدایت و ارشاد رسولان الهی و معصومان علیهم السلام را امری ضروری می دانست و معتقد بود:

« هر فرد یا ملتی که فاقد تربیت صالح شود، در کوتاه زمانی به سوی توحش و بربریت باز خواهد گشت با این که در آنان عقل و فطرت باقی است و این خود نشان می دهد که انسان، از تأیید الهی به وسیله پیامبرانی که مؤید عقلند، هرگز بی نیاز نبوده و نخواهد بود. »

ابتکارات در تفسیرالمیزان
برخی از ابتکارات علامه در المیزان به شرح زیر است:

1. استقلال در طرح مباحث

ایشان در کارشان ، مطالب تفسیری را مخلوط با مسائل مستقل علمی نکرد و حتی با مباحث روایی هم درنیامیخت، بلکه در مرحله اول ایشان آیه های قرآن را مطرح و بعد در حد لازم درباره آنها توضیح داده است؛ مثلاً می فرماید که بحث ما روایی است و روایات مربوط به آیات را مطرح می کرد و به طور کلی بحث های مختلف را به صورت مستقل از یکدیگر آورده است هم چون مباحث فلسفی، علمی، فلکی.

2. طرح غیر مستقیم مباحث فلسفی

با اینکه زیر بنای تفکر علامه تفکر فلسفی است اما در عین حال بحثهای فلسفی و اصطلاحات خاص آنها را هیچ گاه با مباحث دیگر جمع نکرد و اگر انسان بدرستی کاوش نکند نمی تواند درک کند که او فیلسوف و عالم فلسفه بوده چون مباحث فلسفه را مستقیماً مطرح نکرده است.

3. ارائه روشی نو در تفسیر قرآن به قرآن

ایشان روش تفسیر قرآن به قرآن را پیش گرفتند مرحوم علامه می نویسد:

« قرآن خود می گوید نور است هدایت است، بیان است، چگونه ممکن است که قرآن بیان برای همه چیز باشد و برای خود نباشد. »

به همین جهت ایشان مبانی را که از یک آیه به طور کلی استفاده می شود آنها را اصل قرار داده تا بتواند از آن در آیه ای دیگر که درباره موضوعی دیگر است استفاده به عمل آورد.

4. تعمیم و ربط آیات در موضوعات مختلف

مرحوم علامه آیات قرآنی را تعمیم می دادند و مطلبی را که در چهار چوب خاص بیان شده بود گسترش می داد و این کار لازم بود چرا که کتابی را که ما می خوانیم باید جامعه بشری را در همه زمانها و مکانها تا روز قیامت هدایت کند، ایشان اصول را گرفت و فروع را از آنها بیرون کشید.

5. تبیین مباحث علمی به دور از هر گونه تعصب

علامه طباطبایی مباحث تفسیری را بدور از هر گونه تعصبی دنبال می کرد. ایشان تلاش می کرد کلامش به گونه ای نباشد که گزنده باشد به خصوص در رابطه با اهل سنت و مذاهب دیگر اسلامی که قطعاً انسان در تفسیر قدم به قدم با این مخالفتها برخورد می کند. باید گفت که در این خصوص در بین مفسرین شیعه مرحوم شیخ طبرسی در مجمع البیان همین روش را در پیش گرفته اند و نتیجه این شد که شیخ محمود شلتوت از جامع الازهر در مقدمه ای که بر این تفسیر دارد می گوید: تفسیر شما به واقع بهترین تفاسیر عالم است و از جمله مزایای آن این است که همه آراء را بی طرف نقل کرده و بیان می کند و علامه نیز در این جهت این گونه بود.

6. انتخاب روایات زبده

مرحوم علامه وقتی روایات تفسیر را نقل می کند چه از شیعه از طریق تفسیر علی ابن ابراهیم و مجمع البیان و چه از سنت از طریق کتاب درالمنثور علامه سیرفی روایات زبده را برمی گزیند و از این لحاظ تفسیرالمیزان بر سایر تفسیرها رجحان دارد.

7. پای بند بودن به اصول و مبانی تشیع

مرحوم علامه در طرح مباحث تفسیری پای بندی به مبانی شیعه را بسیار توجه دارد و هیچ جا نشد که از این مسئله غافل شوند .

ابتکارات در فلسفه

استاد امجد نقل می کنند که مرحوم علامه برای فهمیدن اسفار، سوره « یس » خوانده و به مرحوم صدرا هدیه می کرد.

ابتکارات فلسفی علامه بصورت تیتروار در زیر بیان شده است:

1. باز کردن مشت فلسفه مادی

مرحوم علامه برای اولین بار فلسفه اسلامی را به جنگ فلسفه مادی برد و قبل از او این کار صورت نگرفته بود چرا که نبودند افرادی که از هر دو فلسفه به طور کامل اطلاع داشته باشند و بدانند چگونه مشت فلسفه مادی را می توان باز کرد. لذا بحثهای آنان را دقیقاً مورد مطالعه قرار می داد تا بتواند اشراف به نظرات مادیون داشته باشد .

با کسانی که سالها مادی بوده بعد به دامن اسلام برگشته بودند تماس می گرفت و نظرات آنان را مرتب و منظم می نوشت و به دست شاگردانش می داد و بسیاری از مادی گرایان تحت تأثیر همین زحمات ایشان از ایده و روش مادی خود دست بر می داشتند .

2. خارج کردن فلسفه از حالت رکود و کهنگی

مرحوم علامه طباطبایی فلسفه را از حالت رکود و کهنگی درآورد. به تعبیر یکی از شاگردان ایشان، مرحوم علامه در تاریخ فلسفه اسلامی نقطه عطفی است.

او مسائل فلسفه را به صورت نو و با اصطلاحاتی که امروز در فلسفه مطرح است بیان کرد. مسئله شناخت ارزش ادراکات، و اینکه اعتبارات چه نقشی را در جامعه اسلامی ایفا می کند از جمله مختصات تفکر علامه بود که در فلسفه ایشان نیز دیده می شود.

3. بیان مباحث مورد نیاز عصر

یک سلسله مباحث مورد نیاز عصر را که در کتابهای فلسفی سنتی مطرح نشده بود و یا به صورت استطرادی مطرح بود، مورد بحث قرار دادند، مثلاً در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم «اعتبارات» در فلسفه اسلامی بحثی کاملاً ابتکاری و نو است .

4. طرح شبهه و پاسخ به آن

مطرح کردن شبهاتی که در این عصر از ناحیه مکاتب فلسفی مختلف و بخصوص الحادی مطرح می شود و در کتابهای فلسفی سنتی نیست و پاسخ دادن به آنها.

این کار را هم علامه طباطبایی شروع کردند و سایر اساتید توجه به این امر نداشتند، البته نیاز شدید نسبت به این کار وجود داشت و علامه طباطبایی به کمک استاد مطهری این کار را شروع کردند و نتایج خوبی گرفتند .

5. آسان کردن کتب درسی

کتابهای درسی فلسفه را در حوزه، به کتابهای آسان و واضحی جهت تدریس، تبدیل کردند .

6. پیوند دادن دین و فلسفه

ایشان، میان دین و فلسفه الهی هرگز تنافی و تعارضی را باور نداشت، بلکه میان آندو پیوندی

ناگسستی و غیر قابل انکار مشاهده می کرد و می فرمود :

«به راستی، این ستمی بس گران است که دین الهی از فلسفه الهی، جدا پنداشته شود... مگر نه

این است که پیامبران الهی به فرمان خدا، مأموریت یافتند تا جوامع بشری را به سوی سعادت

راستین رهبری کنند؟

و مگر سعادت حقیقی بشر، جز دستیابی انسان به حقیقت معارف و شناخت ها در پرتو بکار گیری

ابزار شناخت و ادراک است که خداوند در اختیار او قرار داده است؟ آیا این ابزار شناخت و این

دستگاه ادراک کننده، با اصل سرشت و طبیعت انسان آمیخته نیست و جزئی از وجود او را

تشکیل نمی دهد؟

و آیا برای انسان چاره ای جز تحصیل این معارف از طریق استدلال و اقامه برهان وجود دارد؟ اگر

به راستی راهی جز استدلال و برهان، برای رسیدن به فراسوی معرفت وجود ندارد، پس چگونه

ممکن است که پیامبران الهی، مردم را بر خلاف سرشت و طبیعت و فطرتشان به شنیدن و

پذیرفتن بدون دلیل دعوت کنند! و از آنان بخواهند که جز به راه استدلال و اقامه برهان سیر

کنند؟»

علامه در تکمیل این فراز می فرماید:

«حقیقت این است که میان شیوه پیامبران در دعوت انسانها به سوی حق، و میان شیوه استدلال درست و منطقی، جدایی وجود ندارد... ساحت پیامبران علیهم السلام بسی پاک تر از آن است که به مردم پذیرش بدون بصیرت و تبعیت کورکورانه را تحمیل کنند» .

مرحوم علامه طباطبایی در موارد متعددی از تفسیر گرانبهایش، به تبیین و توضیح این واقعیت پرداخته است و سخت معتقد است که استدلال منطقی و تفکر عمیق فلسفی به عنوان یک تفکر برهانی و مستقیم، نه تنها هیچ گونه منعی از ناحیه شرعیت ندارد، بلکه مورد دعوت الهی نیز هست .

به هر حال علامه طباطبایی(ره)، در اثبات و تفهیم این واقعیت (پیوند دین و فلسفه) اصرار و تلاش به حقی داشت و فصلی را در تفسیر المیزان، تحت عنوان :

«روش تفکری که قرآن بدان هدایت می کند و فرا می خواند» گشوده است .

عصاره خدمات علامه طباطبایی

1. پی ریزی شیوه نوینی از تفسیر که کاملاً بدیع و ابتکاری است .

2. اشاعه تفکر فلسفی و تعقلی در میان بسیاری از فضلا و دانشمندان. 3. کوشش در تفهیم مسائل فلسفی و ملموس ساختن بسیاری از مسائل پیچیده آن. 4. کوشش در نشر آثار اهل بیت(ع) و دعوت اکید به مطالعه و بررسی آثار و احادیثی که از آنها به یادگار مانده است که نمونه آن چاپ کتاب «بحار الانوار» است که با پیگیری وی انجام گرفت. 5. جمع میان مفاهیم قرآنی با آنچه که در اختیار خاندان رسالت وارد شده است. 6. اشاعه فکر شیعی در خارج از جهان اسلام از طریق مکاتبه ها و مصاحبه ها. 7. حل بسیاری از اخبار مشکل و پیچیده از طریق تحشیه(حاشیه زدن) و تعلیق. 8. اشاعه طریق سیر و سلوک در میان افراد مستعد که صد در صد با اصول اسلامی مطابق می باشد. 9. تربیت و پرورش شخصیت های علمی و فکری که بسیاری از آنان جزو اساتید و صاحبان فکر و قلم می باشند. 10. تألیفات گرانبها اعم از مطبوع و غیر مطبوع .

آثار علمی علامه طباطبایی

علامه، بیش از 30 کتاب در زمینه های گوناگون و مقاله های بسیاری تألیف کرده است، که ما

برخی از معروفترین آن ها را می آوریم :

(دو کتاب اخیر از متون فلسفی بسیار مهم و درسی حوزه های علمیه هستند) .

1. تفسیر المیزان 2. سنن النبی (ص) 3. خلاصه ی تعالیم اسلام 4. مصاحبات با استاد کُربن

فرانسوی 5. قرآن در اسلام 6. شیعه در اسلام 7. بدایة الحکمه 8. نهایة الحکمه 9. علی و فلسفه
ی الهی 10. رساله در حکومت اسلامی 11. اصول فلسفه و روش رئالیسم 12. نظریه سیاست و
الحکم فی الاسلام 13. فراهایی از اسلام و قرآن و قانون تنازع بقا 14. معنویت تشیع 15. زن و
تعدد زوجات در اسلام 16. تعلیقات بر حکمت متعالیه ملاصدرا 17. رساله ای در علم رجال 18.
رسالة فی الولاية 19. رسالة فی علم النبی و الامام بالغیب 20. تعلیقات بر هفت جلد اول

بحار الانوار

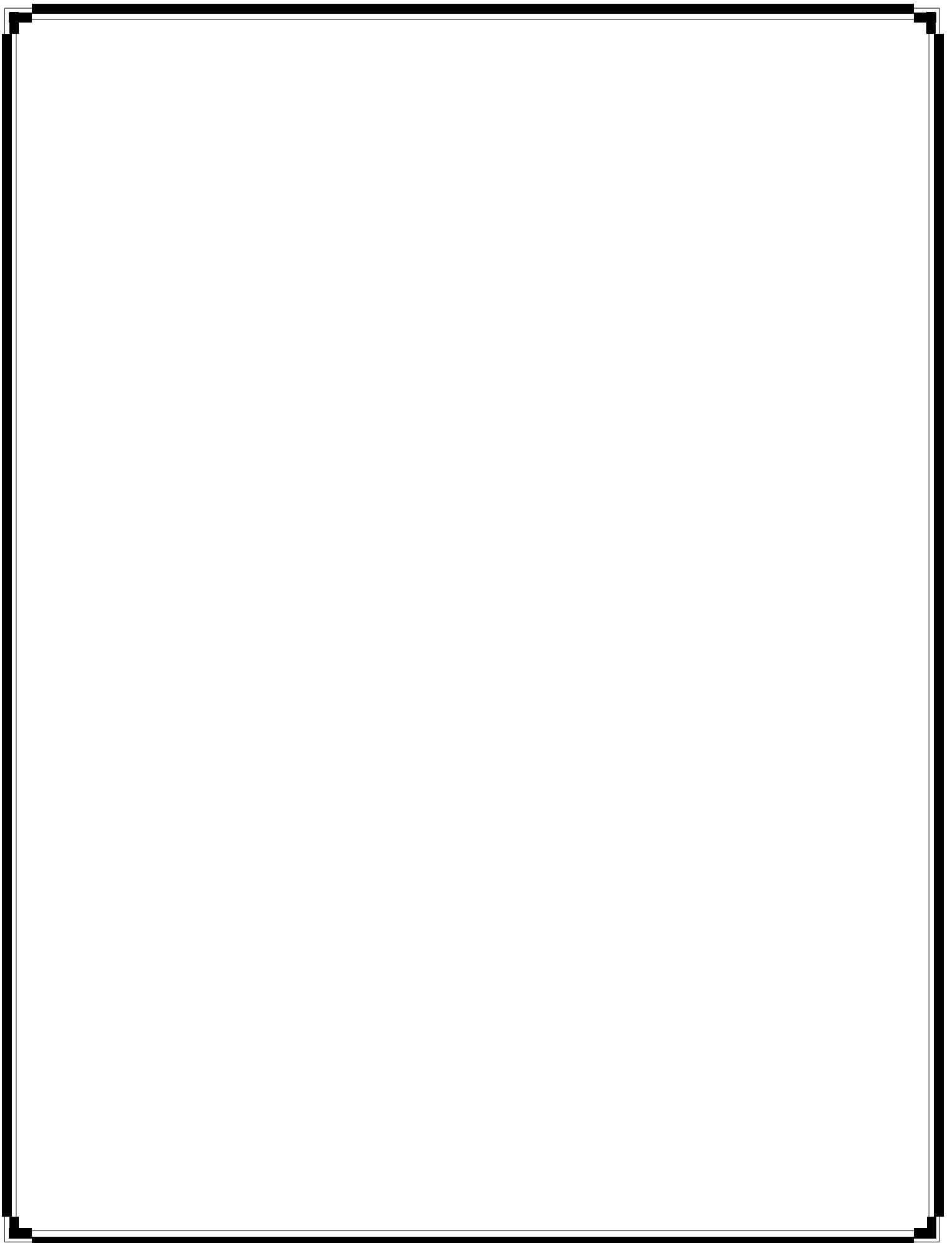
شاگردان علامه

و جو کثیرالابعاد علامه ، شاگردان گوناگون و بسیاری نیز داشت. هر شاگردی به فراخور استعداد و
همت خود، از آن باغ پر گل، دسته دسته گل چید .

شهید مطهری ایشان را در فلسفه یافت و دیگری در عرفان عملی و...

اما اکنون تنها شاگردی که می توان او را وارث علامه در بیشتر زوایای علمی و عملی ایشان
دانست، آیت الله جوادی آملی می باشند که نظرات و دیدگاههای علمی استاد را بیش از دیگران
تبیین و تفسیر می کنند.

نام گروهی از شاگردان و خوشه چینان از محضر علامه به شرح زیر است:



1. آیت الله خامنه ای 2. شهید استاد مرتضی مطهری(ره) 3. شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی(ره) 4. شهید سید محمد رضا سعیدی(ره) 5. شهید علی قدوسی نهاوندی(ره) 6. شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی(ره) 7. شهید دکتر مفتاح همدانی(ره) 8. (شهید دکتر محمد جواد باهنر کرمانی(ره) 9. امام موسی صدر 10. استاد عزیز الله خوشوقت بادکوبه ای 11. آیت الله محمد تقی مصباح یزدی 12. آیت الله حسن حسن زاده آملی 13. آیت الله جوادی آملی 14. استاد علی سعادت پرور تهرانی(ره) 15. سید عبدالله اصفیائی فاطمی نیا 16. استاد محمود امجد کرمانشاهی 17. محمد محمدی گیلانی 18. آیت الله ناصر مکارم شیرازی 19. آیت الله جعفر سبحانی 20. استاد محمد شجاعی زنجانی 21. آیت الله حسین نوری همدانی 22. آیت الله سید عزالدین حسینی زنجانی 23. آقای محمد بهجت فومنی (فرزند آیت الله بهجت) 24. حجت الاسلام سید محمد حسین مرتضوی لنگرودی 25. علامه محمد حسین حسینی طهرانی(ره) 26.

سید محمد باقر موسوی تبریزی 27. آیت الله سید هادی خسرو شاهی 28. آیت الله حسن
ممدوحی 29. استاد اخلاق علی احمدی میانجی (ره. 30. (ابراهیم امینی نجف آبادی 31. سید آقا
مهدی سید روحانی قمی 32. عبدالحمید شربانی تبریزی

اشعار علامه

مهندس عبدالباقی طباطبایی می گویند :

«پدر غزلیات و اشعار جالبی داشت که، یک روز تمام آنها را جمع کرد و آتش زد هیچ کس

نفهمید چرا؟) شاید برای پرهیز از شهرت طلبی بوده است (

فقط اشعار خودش نبود، بحثهای پرشور تجزیه و تحلیل اشعار حافظ هم بود که همه را یکجا

آتش زد، از ایشان فعلاً ده دوازده شعر باقی مانده که، آنها را هم چون نوشته و به دست دوستان
داده بود سالم مانده اند » .

در زیر، گزیده ای از آنچه از اشعار علامه باقی مانده است، آمده است:

1. آنچه خدا خواست، همان می شود

علامه طباطبایی می گویند :

«در ایام تحصیل که در نجف بودم، مدتی ارتباط با ایران به سختی برقرار بود که موجب فقد

زمینه مالی و کمبود وسایل اولیه رفاه می شد. علاوه، گرمی هوا در نیمی از سال، برای ما

مشکلات بیشتر فراهم می کرد.

به همین جهت روزی خدمت استادم، آیت الله قاضی، رسیدم و قصه دل به او گفتم: [ایشان

نصایحی فرمودند [آن گاه که از خدمت استاد مراجعت کردم، گویی آن چنان سبک بارم که در زندگی هیچ گونه ملالی ندارم و مضمون پند ایشان را به صورت شعری درآوردم» .

دوش که غم پرده ما می درید / خار غم اندر دل ما می خلید
در بر استاد خرد پیشه ام / طرح نمودم غم و اندیشه ام
کاو به کف آینه تدبیر داشت / بخت جوان و خرد پیر داشت
گفت که « در زندگی آزاد باش! / هان! گذران است جهان، شاد باش!
رو به خودت نسبت هستی مده! / دل به چنین مستی و پستی مده!
زانچه نداری ز چه افسرده ای / وز غم و اندوه، دل آزرده ای؟!
گر ببرد و بدهد دست دوست / و ببرد و بدهد ملک اوست
و بکشی یا بکشی دیو غم / کج نشود دست قضا را قلم
آنچه خدا خواست همان می شود / و آنچه دلت خواست نه آن می شود

2. قافله فنا

علامه در 14-15 سالگی، رفت و آمد زیادی به منزل آیت الله حاج سید احمد قاضی (برادر آیت الله سید علی قاضی) داشت و بیشتر روزها آن جا بود و مشغول خدمت .

هر هفته پس از نماز عصر روز شنبه، در منزل حاج سید احمد، مجلس مرثیه ای برای خاندان عصمت علیهم السلام برپا بود. علامه این مخمس را، که تضمین غزلی از حافظ است، در سال

1327-1328 شمسی سرودند و همراه نامه ای به برادر خود، آیت الله الهی، ارسال داشتند و در

پایان سروده نوشتند:

«انتظار می رود این اشعار را در مجالس خودتان [مرثیه حاج سید احمد] خصوصاً مجلس هفته آینده بخوانید . زیاد از این، جسارت است » .

گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم / با همین قافله ام راه فنا می پویم
دست همت ز سراب دو جهان می شویم / شور یعقوب کنان یوسف خود می جویم
که کمان شد ز غمش قامت چون شمشادم

گفت هر چند عطش کنده بن و بنیادم / زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم
هدف تیرم و چون فاخته پر بگشادم / « فاش می گویم و از گفته ی خود دلشادم:
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم»

من به میدان بلا روز ازل بودم طاق / کشته یارم و با هستی او بسته وثاق
من دل رفته کجا و، کجا دشت عراق! / « طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم»

لوحه ی سینه من گر شکنند سُم ستور / ور سرم سیر کند شهر به شهر از ره دور
باک نبود که مرا نیست به جز شوق حضور / « سایه طوبی و غلمان و قصور و قدحور
به هوای سر کوی تو برفت از یادم»

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار / من خورم خون دل و یار کند تیر نثار
پرده بدریده و سرگرم به دیدار نگار / « نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم»

تشنه وصل وی ام آتش دل کارم ساخت / شربت مرگ همی خواهم و جانم بگداخت
از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت « / کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟»!

3. ما هم بودیم!

ما هم اندر باغ گیتی آشیانی داشتیم / در چمن با ماه رویان داستانی داشتیم
از حریف بزم یار و ز رقیب کوی دوست / دشمنانی داشتیم و دوستانی داشتیم
با خیالی بود یا خوابی پریشان آنچه ما / در صف دلدادگان نام و نشانی داشتیم .

4. دو هزار « لَن تَرَانِي »

سحر آمدم به کویت که ببینمت نهانی



«أرني» نگفته گفתי دو هزار « لَن تَرَانِي ».»